

خطرات

شعبان

جعفری

به کوشش هماسرشار



فهرست

پنج	مقدمه ناشر
نه	پیشگفتار
پانزده	نخستین دیدار
۲۱	سجل احوال
۴۷	سربازی
۵۷	چگونه سیاسی شدم
۶۳	فدائیان اسلام
۷۷	آیت الله کاشانی
۸۹	۱۴ آذر ۱۳۳۰
۱۰۷	۳۰ تیر ۱۳۳۱
۱۲۳	۹ اسفند ۱۳۳۱
۱۵۹	۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۲۰۷	باشگاه جعفری
۲۷۵	۱۵ خرداد ۱۳۴۲
۲۸۹	طیب
۲۹۹	شاه و دربار
۳۳۷	انقلاب ۱۳۵۷

- در خارج
- کلام آخر
- پیوست‌ها
- واژه‌نامه زورخانه
- پی‌نوشت
- نمایه

۳۵۳
 ۳۷۷
 ۳۸۷
 ۴۲۵
 ۴۷۱
 ۴۷۵

مقدمه ناشر

شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌منخ نامی آشنا در تاریخ ایران، و دوره پهلوی است. وی از جمله افراد طبقه فرودست جامعه ایرانی بود که دست روزگار او را گرفت و برکشید و هم‌صحبت و همنشین طبقه فرادست یا حکومتگران کرد.

این برکشیده دست روزگار نه از سواد درست و حسابی بهره‌ای داشت و نه اهل حرفه‌ای یا هنر و صنعتی بود. تنها هنر او بی‌پروایی، دریدگی، قلدری و زورگویی به هم‌طبقه‌ای‌های خویش و ضعیفان و محکومان و تمکین بی‌چون و چرا و نوکری نسبت به فرادستان و حاکمان بود. همین ویژگی وی موجب گردید تا توجه طالبان قدرت به وی جلب شود. پس او را چونان آلتی بی‌اختیار در دست گرفتند و بر سر حریفان و رقیبان فرود آوردند و جعفری نیز سرمست و شادمان از این موقعیت راه کامجویی در پیش گرفت. او قبل از آن‌که سرسپرده محمدرضا شاه پهلوی شود، سر بر آستان برخی دیگر از قدرتمندان می‌سائید (چنان‌که شرح آن را در این کتاب می‌خوانید) و زمانی که فهمید این رویه عاقبت شفاف، روشن و خوشایندی ندارد، از همه دست کشید و فقط نوکری شاه را برگزید. او در مقام نوکری شاه چه کارها که نکرد و چه پستی‌هایی که از خود بروز نداد. سوار بر خودرو جیپ در خانه مصدق را شکست، عصر روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ سرکردگی دسته‌های مختلف ارادل و اوباش را به دستور سپهبد زاهدی بر عهده گرفت و هر آنچه از دستش برآمد از انجامش کوتاهی نکرد، دکتر سیدحسین فاطمی را که گرفتار دست پلیس شده بود، و قدرت هیچ‌گونه دفاعی از خود نداشت، آماج حملات بی‌رحمانه خود قرار داد و... این در حالی بود که وی ادعای پهلوانی، جوانمردی و لوطی‌گری داشت. (خنده‌دار این که شعبان بی‌منخ هم مدعی است که: من اصلاً

تو عمرم زیر بلیط هیچ کس نرفتم. ص ۸۵) اما همین آقای شعبان جعفری، روز پانزده خرداد ۱۳۴۲ وقتی که امواج قیام مردمی علیه رژیم پهلوی را مشاهده می‌کند و پشتیبانی در سلسله مراتب قدرت نظامی حکومت برای خود نمی‌بیند، حتی در دفاع از خانه شخصی و باشگاه ورزشی‌اش عاجز می‌ماند و فقط وقتی به میدان می‌آید که چند روزی از حادثه گذشته و ماشین نظامی دستگاه، قیام عمومی را سرکوب و خون بیگناهان را بر سنگفرش خیابانها جاری کرده است.

شعبان جعفری یا بهتر بگوئیم همان شعبان بی‌مخ، با آن همه ادعای شاه‌دوستی و حتی شاه‌پرستی (مانند بیشتر شاه‌دوستان و اطرافیان شاه) وقتی پای تاریخ را می‌بیند و احساس می‌کند که اصطلاحاً این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست، آنقدر در فرار از معرکه عجله می‌کند که حتی قبل از فرار شاه، راه خارج (آن هم اسرائیل) را در پیش می‌گیرد.

به هر ترتیب، شعبان جعفری اکنون در کشوری بیگانه با موی سپید و بدنی مریض بر پله آخر عمر ایستاده و ضمن مرور گذشته پر حادثه خود، انتظار ملک‌الموت را می‌کشد. او در این واپسین سالهای زندگی به صرافت افتاده تا گوشه‌ای از خاطرات سالهای دور و نزدیک را برای ثبت در تاریخ بازگوید که البته باید از این تصمیم استقبال کرد.

او که اهل نوشتن نیست، خاطرات خود را در خلال چند جلسه مصاحبه شفاهی بازگفته که حاصل آن اکنون پیش روی شماست. هرچند قضاوت نهایی درباره گفته‌های جعفری نهایتاً برعهده خوانندگان است اما ذکر چند نکته در این باره خالی از لطف نیست.

۱- گوینده مدعی عضویت در جمعیت فدائیان اسلام در سالهای قبل از ۱۳۳۲ شده است. این در حالی است که جمعیت مذکور اصولاً فاقد هرگونه اساسنامه و مرامنامه حزبی بوده و هیچ نظام عضوگیری نداشته است. به طوری که مرحوم سید مجتبی نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام بارها تأکید کرده بود هر مسلمان واقعی که خواستار اجرای دستورات اسلام در سطح جامعه باشد عضو فدائیان اسلام است و غیر از این هیچ دفتر و دستکی برای ثبت‌نام و عضوپذیری وجود ندارد. پس اگر شعبان جعفری مدتی در جلسات عمومی فدائیان اسلام شرکت می‌جسته، این را باید متأثر از فضای اجتماعی وقت دانست که گروههای کثیری از مردم با عشق و علاقه در آن جلسات شرکت می‌کردند و هیچ کدام هیچ وقت عضو فدائیان اسلام نبودند.

۲- جعفری به دلیل پیروی، بسیاری از مسائل را فراموش و یا چند موضوع را با هم خلط کرده که در برخی موارد، مصاحبه‌گر می‌چ او را گرفته است. مثلاً وقتی از او سؤال می‌شود که آیا در تشییع جنازه رضاشاه شرکت کرده پاسخ می‌دهد «نبودم، هنوز تو این کارا نیفتاده بودم» و مصاحبه‌گر ادامه می‌دهد «چرا، آقا تو این کارها افتاده بودید، ۱۷ اردیبهشت...» و جعفری دوباره جواب می‌دهد «درسته... درسته مشقتو خوب خوندی‌ها، خانوم».

۳- گوینده اصرار دارد که «من صنار از دربار یا سازمان امنیت یا... دریافت نمی‌کردم» در حالی که در همین کتاب اسنادی از ساواک که ناقض این ادعای شعبان جعفری است درج گردیده و میزان راست‌گویی وی را نشان می‌دهد!

۴- نکته جالب این است که شعبان جعفری هم که به بی‌مخ بودن شهره بود ادعا می‌کند که در دو سه سال آخر عمر رژیم پهلوی فهمیده بود که رژیم رفتنی است!

۵- نکته دیگری که در خاطرات جعفری مکرر بیان شده این است که شاه خودش خوب بود و دور و بری‌هاش بد بودند. این موضوعی است که خواننده نکته‌دان به خوبی بر بطلان آن آگاه است چرا که مدیر خوب ضرورتاً بایستی از همکاران خوب بهره بگیرد و اگر نگرفت این دلیلی بر خوب نبودن اوست.

۶- خاطرات جعفری در عین حالی که مانند خاطرات افراد دیگر مشحون از خودستایی است و سعی در تبرئه خود و مقصر دانستن دیگران در شکستها دارد در عین حال واقعیت‌هایی را در دل خود جای داده که بی‌شک ارزشمند و مفید است. مثلاً در جایی (ص ۳۰۵) می‌گوید که «شاه اصلاً خوشش نمی‌آمد از ایش بگیرن» شنیدن این نکته از زبان فردی که به هر حال با دربار و شاه صمیمیتی داشت جالب توجه است.

۷- نکته قابل توجه دیگر، تلاش بی‌نتیجه شعبان بی‌مخ به همراه تعدادی دیگر برای براندازی جمهوری اسلامی در نخستین سالهای پس از پیروزی انقلاب است. وی در بخشهای پایانی خاطرات خود به پاره‌ای از این فعالیتها و نهایتاً شکست آنها اشاره می‌کند و آخرالامر تصریح می‌کند که «اینجا (آمریکا) زندگی خیلی سخت است» پس جعفری آخرین زورهای خود را هم زده و نتیجه‌ای نگرفته و اکنون ناامید و سرگشته در گوشه غربت مانند بسیاری دیگر از فراریان در انتظار سرنوشت نشسته است. فاعتبروا یا اولی‌الابصار.

در آخر ذکر این نکته ضروری است که چاپ و انتشار خاطرات شعبان جعفری فقط با این هدف صورت می‌گیرد که بر آگاهی‌های تاریخی دوره معاصر ایران مطلبی و ناگفته‌ای افزوده